

چند حاصل کند و کتابی چند نفیس خورد ناکه در دستها ظلم  
گرفتار بشود تا هر چه بده سی سال حاصل کرده باشد بیکساعت  
از زبان ستاند و او در آن غصه ببرد و فرزندانش ضایع شوند  
و بسیار ازین دیدیم و شنیدیم پس ازین چنین عالم به پناه خدای  
بسیار رفت و این همه مصیبت به نتیجه لوقه حرامت  
پس غصه الله تعالی با ایشان میرسد که نسلشان هم منقطع  
و فرزندان صالح ازیشان باز نمانند و آن کتب نفیس در دست  
آن ظالمان می افتد و همگی را از آن نفعی نمیرسد و اما هر کس  
و زرد و طلب حلال کند یا آنکه خوراک کبسی حلال مشغول کند  
یا توکل بر خدای تعالی کند و در سراسر **حزین** در یابد که خدای تعالی  
عزیزانه نوشته پیش از آفرینش آسمانها و زمین و مقادیر <sup>خلایق</sup>  
به بیجا هزار سال پس عالمی که ازین حدیث قدسی خبر ندارد  
هم از خاصیت علم بهره نداد پس خاصیت علم بیعین و توکل  
تمام است و سعی کند تا لقمه حلال بدست آورد و بر آن قناعت کند  
تا نور علم روز بروز زیاد شود بلکه در نسل هم آنگند **چنانکه**

هشتم بن

هشام ابن عبد الملك به پیش یکی از تابعین رفت تا او را زیاده  
و قطعاً اجانه نمینمورد و جمع شفاعت کردند که او اولاً  
حرمه او بایلد داشت پس چون در ضلوه او رفت چراغی که بود آنرا  
بگشت پس هشام بن عبد الملك سلام کرد او جواب گفت پس هشام  
پرسید که چرا چراغ کشتی گشت تا زنی ظلمانی ترانه بنیم پس هشام  
گفت کیسه ندان برای تمام آورده ام قبول فرمایید گفت بیستام  
پس شرط که صد رطل جو حلال هست تو آنرا بردار و بر آسیاب  
ندان جای بر و خرد کن و پیاور تا در تو بگیرم هشام گفت من  
خلیفه روی زمینم و لشکریان و چهار پایان دارم بگویم تا این  
ببرند و خرد کنند و پیاورند گفت من چنان میجوهم که تو خود  
شوی و آن بیری و پیاوری گفت من هرگز نتوانم گفت جای که  
تو صد رطل جو من که حلالست نتوانی برد با سیاب که آنک  
را هست پس معنائش مال حرام تو چون در قیامت بود ام  
و از عقابان بگذازم پس تو یا خود نکوی کن که با این چه باز مطام  
که از مسلمانان گرفته برصراط چون خواهی داشت پس هشام بن عبد الملك